

تحلیل اشخاص، صفات و ملاک‌های مؤثر در مهرالمثل

حسین ابویی^۱، فاطمه رخ^{۲*}، علی تولائی^۳

۱. استادیار و عضو هیأت علمی رشته فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه یزد

۲. کارشناس ارشد رشته فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه یزد

۳. استادیار و عضو هیأت علمی رشته فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه یزد

(تاریخ دریافت: ۹۲/۴/۲۵؛ تاریخ پذیرش: ۹۲/۹/۱۶)

چکیده

تعیین مهرالمثل که در روایات به عنوان «مهر نساها» آمده، از امور کارشناسی و دقیقی است که مشخصه‌های متعددی موجب تفاوت و اختلاف مقدار آن در موارد به ظاهر مشابه می‌شود. در متون فقهی بر اساس احادیث، مواضعی برای پرداخت مهرالمثل اختصاص داده شده است. عرف و عقل معاش انسان، گرچه از نظر شرع مبین نقش تعیین‌کننده‌ای دارد، در عرصه تعیین مهرالمثل نقش زیربنایی یافته است و در هنگام بیان عناوین و صفات مؤثر، ملاک عمل واقع می‌شود. قانون مدنی ایران نیز در ماده ۱۰۹۱ با استفاده از تعابیر ثقیل و همسان، تکراری و گاه مبهم، به بیان روش تعیین مهرالمثل پرداخته است. از این رو بسط و تبیین مبناهای اصلی، نیاز خانواده‌ها، زوجین و دادگاه‌های خانواده محسوب می‌شود.

این مقاله ضمن توجه به نیازهای جامعه زنان و با بررسی دقیق متون فقهی و بهره‌گیری از روایات، امکان تحلیل ضوابط کلیدی در تعیین مهرالمثل را فراهم آورده است.

ضابطه عام پذیرفته‌شده، اعتبار تمامی صفات، ملاک‌ها و اشخاصی که در افزایش یا کاهش مهر تأثیر دارند، شناخته شد. بر مبنای نتایج حاصل از مطالعه تحلیلی کتب فقهی، علاوه بر هفت صفت مادی و دوازده صفت معنوی، نزدیک‌ترین زنان خویشاوند مماثل زوجه و گاهی خود زوج، در تعیین مقدار مهرالمثل زوجه، تأثیرگذارند. نتیجه کلان تحقیق، پیشنهاد اصلاح ماده ۱۰۹۱ قانون مدنی به منظور انضباط کارشناسی مهریه است.

واژگان کلیدی

خویشاوند، زنان، صفات معتبر، مهرالمثل، مهریه.

مقدمه

در میان اقسام مهریه در فقه و حقوق اسلامی پس از مهرالمسمی، مهرالمثل کاربرد و شمول شایان توجهی دارد و بحث تعیین مقدار آن از موارد اساسی و زیربنایی مرتبط با شئون خانوادۀ طرفین ازدواج است. از سوی دیگر آمیختگی مهرالمثل با نظرهای شخصی و غیرقاعدہ‌مند متخصصان، همواره شائبه و ترس از نادیده گرفته شدن گزینه‌های مؤثر در تعیین آن را باقی گذاشته است. سکوت قانون در این زمینه نیز بر ابهامات آن افزوده و مجالی برای فتح باب و ایراد سخن در این زمینه فراهم آورده است، در حالی که تحت عنوان کلی مهر در متون فقهی، به طور به نسبت جامعی به این امر پرداخته‌اند و زوایای آن بررسی شده است. این در حالی است که با مراجعه به معنای روایی و تلقی دینی که از همین صفات برداشت می‌شود، می‌توان به شمای کلی و ضابطه‌ای استوار در این عرصه دست یافت. البته نباید دور از ذهن داشت که در موارد خاص یا استثنائات، همواره امکان بازنگری و ویرایش صفات وجود خواهد داشت.

پس باید مرجع قانونگذار نیز در این مورد تمهیدی بیندیشد.

در تحلیل مفاهیم بحث، باید گفت:

مهر (به فتح میم) به معنای «صداق» (جوهری، ۱۴۰۷، ج ۲: ۸۲۱)، در اصطلاح به آنچه اطلاق می‌شود که شوهر، به همسرش به واسطه عقد ازدواج می‌پردازد یا آنچه برای زن به واسطه عقد نکاح، دخول یا تقویت بضع واجب می‌شود. در ماده ۱۰۷۸ قانون مدنی آمده است: «هر چیزی را که مالیت داشته و قابل تملک نیز باشد، می‌توان مهر قرار داد».

مهرالمثل یکی از اقسام چهارگانه مهریه در فقه اسلامی شناخته شده است و هر یک از مهر، احکام و آداب خاصی را به خود اختصاص می‌دهد.

واژه مثل و مشتقات آن بالغ بر ۷۵ مرتبه در قرآن کریم به کار رفته است. از جمله آیه «فمن اعتدی علیکم فاعتدوا علیه بمثل ما اعتدی علیکم» (بقره: ۱۹۴) و «.... للذکر مثل حظ

الانثیین» (نساء: ۱۱). مثل بر همگونی چیزی با چیز دیگر دلالت می‌کند و زمانی که گفته می‌شود «هذا مثل هذا»، مفهوم «نظیره» برداشت می‌شود و واژگان «مثل» و «مثال» یک معنا دارند (ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۵: ۲۹۶).

ماده ۱۰۹۱ قانون مدنی می‌گوید: «برای تعیین مهرالمثل باید حال زن از حیث شرافت خانوادگی و سایر صفات و وضعیت او نسبت به امثال و اقران و اقارب و همچنین معمول محل و غیره در نظر گرفته شود» که تنها برخی از صفات معتبر را به اجمال بر می‌شمرد و در توضیح آن تبصره‌ای نمی‌آورد.

اصطلاح «مهرالمثل» این گونه معرفی می‌شود: «قیمت مثل است به نسبت بضع مخصوص به هر زن (قیمتی که امثال زن در عوض بضع دریافت می‌دارند) و مراد آن چیزی است که در مقابل عقد نکاح و ما به ازای آن به امثال زن بخشیده و داده می‌شود (بحرانی، ۱۴۰۸، ج ۲۴: ۴۸۰؛ کرکی، ۱۴۱۱، ج ۱۳: ۴۲۳؛ عاملی، ۱۴۱۳، ج ۱: ۳۷۶) و شامل تمام صفاتی می‌شود که مهر به واسطه آن کاهش یا افزایش یابد. چرا که مفهوم لغوی و عرفی واژه «مثل» همین است. یعنی مراد از مثل این است که در تمامی صفات تأثیرگذار و قابل ملاحظه، مشابه باشند و شباهتی قوی میان آنها حاکم باشد (شاهد ثانی عاملی، ۱۴۱۶، ج ۸: ۲۰۴). در تعریف دیگری آمده است: «مهرالمثل آن مقداری است که عقل معاش و عقل سلیم اقتضا می‌کند تا در مقابل عقد نکاح پرداخت شود بدون هیچ اضافه یا نقصانی» (فخرالمحققین، ۱۳۸۹، ج ۳: ۲۱۵).

در باب مهرالمثل، ادله‌ای که مشهور فقها به آن استناد کرده‌اند (شاهد ثانی عاملی، ۱۴۱۶، ج ۸: ۲۰۵-۲۰۶)، سه روایت است که مهم‌ترین آنها از نظر سند، صحیح‌ه حلبی است.^۱ در این احادیث، تعبیر «صداق نساءها» (طوسی، ۱۳۶۵، ج ۷، ح ۱۴۶۶: ۳۶۲) و «مهر

۱. «سألته عن رجل تزوج امرأة فدخل بها و لم يفرض لها مهرا ثم طلقها. فقال: لها مهر مثل مهور نساءها» «در مورد مردی که با زنی ازدواج کرده، پس از دخول درحالی که مهری برای او تعیین نشده، او را طلاق می‌دهد؛ پرسیده شد؛ فرمود: او مهری مثل مهر زنانش را دارد». برای بررسی سند حدیث ر.ک: خوئی، ۱۴۱۳، ج ۶: ۲۶۵؛ خوئی،

نسائها» (طوسی، ۱۳۶۵، ج ۷، ح ۱۴۶۷: ۳۶۲؛ نوری طبرسی، ۱۴۰۸، ج ۱۵، ح ۱۷۵۷۵: ۷۳) و «مهر مثل مهوور نساءها» (طوسی، ۱۳۶۵، ج ۷، ح ۱۴۶۸: ۳۶۲) به کار رفته است.

۱. صفات معتبر در مهرالمثل

۱.۱. ضابطه عام

فخرالمحققین در بیان اهمیت شناخت مهرالمثل می‌گوید: «فقیه باید مهرالمثل را به صورت کلی و قانونی بشناسد و او ناگزیر از این شناخت است، چرا که مبحث مهرالمثل در مواضع متعددی از فقه مورد بحث قرار گرفته و می‌بایست فقیه بتواند که آن را تعیین کند. به مناسبت همین معنا است که علما در کتب فقهی خود، در بخش مستقلی با عنوان «ما یعتبر فی مهرالمثل» (فاضل آبی، ۶۷۲، ج ۲: ۱۸۵) یا «المعتبر فی مهرالمثل» (محقق حلی، ۱۴۰۹، ج ۲: ۵۴۸) به طور خاص به شناخت اعراض و فروعات جدید در آن می‌پردازند. اما همان طور که در کلام فخرالمحققین آمد، باید به صورت کلی و به شکلی قانونی و ضابطه مدار شناخته شود، یعنی ضابطه‌ای ارائه شود که فقیه با آن بتواند در هر مورد مهرالمثل را تعیین کند. برخی از علما در برشماری موارد معتبر در تعیین مهرالمثل به ذکر سه مورد اکتفا کرده‌اند و آن سه «جمال، شرف و عادت خویشان» است (مفید، ۱۴۱۴: ۵۰۹؛ طباطبائی، ۱۴۲۰، ج ۱۰: ۲۵؛ علامه حلی، ۱۴۲۰، ج ۳: ۵۶۴) و برخی فقها به نمایندگی از صفات، این سه مورد را بیان می‌کنند و در اعتبار این صفات هیچ شکی نیست، از این رو رعایت سایر صفاتی که مهر در صورت وجود آنها مختلف می‌شود، از قبیل سن و سال، عقل، ادب، وضع ازدواج، دارایی و مکننت، شرافت نسب، صراحت نسب، عفت و پاکدامنی، حسن سلوک و فرهنگ، لازم و ضروری است.

در ارائه مهم ترین صفت و ضابطه کلی، برخی «عادت اهل» و روش و منش خویشان را رکن اعظم می‌دانند (کرکی، ۱۴۱۱، ج ۱۳: ۴۲۴) و پس از ذکر سه صفت مذکور، به طور اختصار و به عنوان نماینده‌ای از شرایط معتبر اشکال وارد می‌کند و معتقد است چون مرجع تمام صفات «عادت اهل» بود و یکسان بودن در سایر صفاتی که بیان می‌شود، یکی از شروط است (نه مرجع تمام صفات) پس ظاهر کلام بیان می‌کند که در شرف و جمال؛ عادت خویشاوندان به طور مطلق معتبر است؛ چراکه مهرالمثل زن، مقداری است که عادت مستمر برای امثال زن در صفاتی که مهر به واسطه آن کاهش یا افزایش می‌یابد؛ تعیین می‌شود، حال هر میزانی که باشد.

از طرف دیگر، فخرالمحققین، «نسب» را رکن اعظم می‌داند و معتقد است که در اصل اعتبار نسب، هیچ اختلافی نیست و اختلاف اصحاب در «نسب معتبر» جاری است - اعم از اینکه مطلق اقارب باشد یا عصبات - (فخرالمحققین، ۱۳۸۹، ج ۳: ۲۱۵).
اما قدر جامع و مشترک در کلام علما، دو نکته است:

اولاً: هر چند کلمات و عبارات صادرشده از علما در صفات معتبر، گاه متفاوت است، اما نتیجه و ضابطه عام را می‌توان چنین بیان کرد: هر صفتی که موجب تغییر و افزایش یا کاهش چشمگیر مهریه شود، در محاسبه میزان مهرالمثل معتبر است. بر مبنای ضابطه عام، از میان شرایط معتبر منحصر به فرد هر زنی، مواردی از اعتبار بیشتری برخوردار خواهد بود و به عبارت دیگر، حکایت از منحصر به فرد بودن شرایط هر زن دارد؛

ثانیاً: مهم آن است که: «همانگونه که واجد صفات مذکور بودن در نظر گرفته می‌شود، اضرار این صفات و یا به عبارتی فقدان این صفات نیز مطمح نظر است» (شهید ثانی عاملی، ۱۴۱۶، ج ۸: ۲۰۴) یعنی وجود صفات موجب افزایش مهر و فقدان صفات (صفات کمالی چون شرافت، عقل، ادب، فرهنگ، نجابت و...) موجب نقصان مهر می‌شوند و نباید تنها به وجود آنها نگرست؛

۲.۱. تقسیم بندی صفات

صفات معتبر متعدّدند و امکان ارائه تقسیم بندی‌های متفاوتی وجود دارد.

شیرینی زنجانی خصوصیات معتبر را به دو دسته خصوصیات فردیه چون جمال، شرف، ادب، هنر، توانایی، اداره منزل و... و خصوصیات غیرفردیه از قبیل نسب، بلد و خصوصیات زوج تقسیم کرده است. به نظر بهتر است در دسته‌بندی جامع‌تر و کامل‌تر این صفات، آن را به دو دسته خصوصیات شخصی (که فرد در کسب آن دخیل است یا مستقیماً از صفات منتسب به او محسوب می‌شود) و خصوصیات نوعی یا غیر شخصی (که از جانب زوج یا دیگران، چه خویشاوند زوجه باشند یا نه، از نسب و دودمان او باشند یا خیر، بر تعیین مهرالمثل او تأثیر می‌گذارد) طبقه‌بندی کرد.

خصوصیات شخصی مشتمل بر دو دسته صفات مادی و معنوی است. خصوصیات نوعی، دو دسته زوج و اجتماع را در برمی‌گیرد. خصوصیات شخصی مادی، شامل صفاتی چون سن و سال، جمال، وضعیت ازدواج، دارایی و سایر موارد مشابه می‌شود و خصوصیات شخصی معنوی، مثل ادب، عقل، نجابت، کمال، دیانت و شرافت است. در دسته خصوصیات نوعی مرتبط به زوج، حال زوج از نظر شرافت و غیر آن نگریسته می‌شود و در شاخه خصوصیات نوعی اجتماعی، به شهر سکونت زوجه و نسب توجه خواهد شد.

در این پژوهش دسته‌بندی دیگری را اصل و مرجع قرار داده‌ایم و بر اساس آن به توضیح موارد می‌پردازیم و آن تقسیم صفات به دو دسته صفات مادی (ظاهری و دنیوی) و صفات معنوی (باطنی و دینی) است؛

۱.۲.۱. مبنای تعریف صفات

صفات مطرح در تعیین مهرالمثل، به عنوان مبنای شناسایی حدود، موضوعیت یافته‌اند و از جمله مفاهیمی هستند که باید رمزگشایی شوند و دقیق‌تر به آنها بپردازیم. از سوی دیگر، فایده عملی بحث حقیقت شرعیه در فقه، آن است که اگر وجود حقیقت شرعیه را بپذیریم،

باید کلماتی را که در قرآن کریم و سخنان پیامبر ﷺ وجود دارد، بر معانی جدید شرعی حمل کنیم؛ اما اگر حقیقت شرعی را نپذیریم، در مواردی که این کلمات بدون قرینه در قرآن و کلام پیامبر ﷺ به کار رفته است، باید معنای عرفی یا لغوی آن را در نظر گرفت. پس طبق قاعده، ابتدا معنای شرعی جست‌وجو می‌شود و در مرحله بعد، معنای قانونی یا معنای عرفی یا لغوی مفاهیم (قافی، ۱۳۸۸، ج ۱: ۸۹-۹۶). بر مبنای این روش، ضمن برشماری صفات، ابتدا معانی آنها در روایات و تلقی دینی از آنها بررسی و در صورت نیاز از دیدگاه عرف به آنها نگریسته می‌شود؛

۲.۲.۱. صفات مادی (ظاهری یا دنیوی)

الف) سن و سال

اکثر علما این صفت را معتبر می‌دانند (طوسی، ۱۳۸۸، ج ۴: ۲۹۹؛ ابن براج طرابلسی، ۱۴۰۶، ج ۲: ۲۱۱؛ ابوالصلاح حلبی، بی تا: ۲۹۳)، (فخرالمحققین، ۱۳۸۹، ج ۳: ۲۱۶)؛

ب) جمال

در واکاوی صفت جمال در روایات ائمه اطهار به نکات جالب توجهی دست می‌یابیم. صفت جمال به عنوان «صفتی اولیه»؛ مورد توجه بزرگان دین قرار گرفته است: صورت زیبا اولین سعادت است (آمدی تمیمی، ۱۴۰۷، ج ۱: ۳۳۷) و زیبایی صورت مؤمن از حسن عنایت الهی به اوست. تا آنجا که در روایت نبوی می‌خوانیم: «خیر و نیکی را نزد نیکو صورت بجوید، چون اعمال او نیز به نیکویی نزدیک‌تر است» (ابن بابویه قمی، ۱۴۰۴، ج ۱، ح ۳۴۴: ۷۹)، لکن در مرتبه بعدی به کنه ارزش زیبایی نزد خداوند متعال نگریسته می‌شود و در ادامه این روایت نبوی «ان الله جمیل و یحب الجمال» می‌آید: «و خداوند دوست دارد که اثر نعمتش را بر بنده‌اش ببیند»، «و معالی اخلاق را می‌پسندد» (متقی هندی، ۱۴۰۹، ج ۶، ح ۱۷۱۶۶ و ۱۷۱۶۸: ۶۳۹). یعنی بندگان بدانند خداوند زیباست و زیبایی را می‌پسندد، لکن زیبایی حقیقی نزد خداوند آن است که خداوند اثر نعمات را بر بنده‌اش ببیند و اخلاق حسنه را می‌پسندد.

همچنین امام علی (علیه السلام) زیبایی مرد را در حلمش و وقارش (آمدی تمیمی، ۱۴۰۷، ج ۱: ۳۳۰ و ۳۳۲) و زیبایی مؤمن را در ورعش و زیبایی آزاده را در دوری از زشتی‌ها و پلیدی‌ها می‌داند (آمدی تمیمی، ۱۴۰۷، ج ۱: ۳۳۰ و ۳۳۲). بنابراین مراد از زیبایی، هم زیبایی ظاهری و هم زیبایی‌های باطنی است؛

ج) دارایی و فقر

دارایی و ثروت از زینت‌های دنیوی و موجب سیادت و آقایی است و بنابر تعبیر امام علی (علیه السلام) غنا و بی‌نیازی؛ شخص را در مقام بزرگی قرار می‌دهد و به او احترام می‌بخشد (نجفی، ۱۴۲۳، ج ۸: ۲۰۲). مال، کسی را که قوی نیست، نیرومند می‌سازد. پس دارایی از صفات تأثیرگذار در شأن انسان‌هاست و بنابر آن، مهریه‌ها نیز تفاوت فاحش می‌یابند. اگرچه «بهترین ثروت، مالی است که حقوق با آن ادا گردد» (نجفی، ۱۴۲۳، ج ۱۰: ۱۱۸) و آبرو به واسطه آن حفظ شود (ری شهری، بی‌تا، ج ۴: ۲۹۹۳-۲۹۹۴). امام زین‌العابدین (علیه السلام) می‌فرمایند: «تمام جوانمردی در ثمردهی و به بار نشستن مال است» (بروجردی، ۱۴۱۰، ج ۶: ۴۹۷)؛

د) بکارت و ثیبوبت

در مورد معیار بکارت، دیدگاه‌های مختلفی ارائه شده است و چهار احتمال در مفهوم ثیب و ثیبیه وجود دارد:

۱. زوال عضو مخصوص به هرسببی، ولو به یک حرکت نامناسب، مریضی یا به وطی (چه حلال و چه حرام) که این ثیبیه است (امر دائرمدار عضو مخصوص است)؛
۲. زوال عضو مخصوص به سبب دخول (حلال یا حرام) (برای توضیح بیشتر ر.ک: شهیدثانی عاملی، ۱۴۱۰، ج ۷: ۱۴۴)؛
۳. زوال به سبب دخول حلال باشد (نکاح) و
۴. کاری به زوال عضو مخصوص نداریم و معیار ازدواج است. آنکه ازدواج نکرده، بکر است و آنکه ازدواج کرده ثیب است (درس خارج فقه مکارم شیرازی، مورخ ۷/۱۶/۷۹)؛

ه) وسعت خانواده

در کفایه الاحکام (سبزواری، ۱۴۲۳، ج ۲: ۲۲۱) و ریاض (طباطبائی، ۱۴۲۰، ج ۱۰: ۴۲۴) صفت «کثره العشایر» که همان بزرگی خاندان و پرتعداد بودن آنان و به عبارت دیگر وسعت خانواده است را جزو صفات معتبر در تعیین مهرالمثل شمرده‌اند. البته احتمالاً این صفت به تناسب حال و عادت مردمانی است که در نظرشان قوم و قبیله و زندگی قبیله‌ای اهمیت بسیاری دارد و کثرت افراد فامیل را دلیلی برای افزایش مهرالمثل می‌دانند و اینکه درجه اعتبار کنونی این صفت چه مقدار است، جای تأمل دارد؛

۳.۲.۱. صفات معنوی (باطنی یا دینی)**الف) شرافت (در نسب و صفات و...)**

شرافت از صفاتی است که اکثر علما به عنوان نماینده‌ای از صفات معتبر معنوی و باطنی به آن اشاره و به همان اکتفا کرده‌اند. شرافت در نسب معنای عامی دارد اما بهترین تعبیر، شرافتی است که از طریق انتساب به پیامبر مکرم ﷺ و فرزندان پاک سرشت ایشان ایجاد شود. اما در سایر تعبیر، شرافت حاصل از انتساب به انبیا، شهدا، علما و صلحا نیز مراد است. در کلام ائمه اطهار پیرامون انتساب آمده: «شرافت فرد، از خاندان او به دست می‌آید» (لیثی واسطی، بی تا: ۳۱) و برگزیدن خاندان شریف، زیربنایی برای شرافت‌های بعدی انسان است.

به نظر می‌رسد مهم‌تر، شرافت در صفات است که با کلمات گوناگون در عبارات ائمه بیان شده و مصادیق آن به روشنی آمده است. اسلام بالاترین عامل شرافت انسان‌هاست (نهج البلاغه، ح ۳۷۱؛ مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۶۶: ۴۱۱) و علم و دانش (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۱: ۱۸۳)، حکمت (آمدی تمیمی، ۱۴۰۷، ج ۲: ۱۸۳)، تواضع (لیثی واسطی، بی تا: ۱۹۹) و دستیابی به «جوامع فضل» یعنی کامل‌ترین فضیلت‌ها (لیثی واسطی، بی تا: ۴۶۹) نیز به شرافت می‌انجامند. پس مبرهن است که شرافت مزیت است (لیثی واسطی، بی تا: ۱۸) و دارنده این صفت، مستحق اکرام و احترام و جلالت شأن است.

از نظر عرف، انتساب به ثروتمندان، صاحبان مکتب و جاه نیز گونه‌ای شرافت محسوب می‌شود. اما امیرمؤمنان (علیه السلام) با بیان اهمیت فوق العاده شرافت در صفات، عقل و ادب فرد را مهم‌ترین عامل شرف یک انسان می‌خوانند و مال یا حسب و نسب را به‌طور مطلق شرافت بخش نمی‌دانند (لیثی واسطی، بی‌تا: ۱۷۸). البته شرافت حاصل از انتساب به ثروتمندان، با آنچه به عنوان دارایی و ثروت آمد، تفاوت دارد و جنبه غیر شخصی پیدا می‌کند؛

ب) عقل

عقل در معنای ابتدایی خویش، در مقابل جنون و دیوانگی است. وجه تسمیه عقل آن است که صاحب و دارنده آن را از افتادن در مهلکه‌ها و سقوط در نابودی و هلاکت باز می‌دارد (ابن‌منظور، ۱۴۰۵، ج ۱۱: ۴۵۸). پس وجدان عقل و نمود آن در آثار اعمال، عامل رجحانی است در مقابل فقدان عقل و آنچه به دیوانگی تعبیر می‌شود.

اما در معنای فراتر، داشتن عقل صرفاً در مقابل جنون و معنای مرسومش تبلور نمی‌یابد، بلکه واجد یکسری صفات عالی، عاقل نامیده می‌شود و زمانی که بیان می‌شود «بی‌نیازی بزرگ‌تر از عقل نیست» (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۷۵: ۱۱۱)؛ همین معنا، مراد است. عقلی که بازدارنده فرد از منکر و امرکننده او به معروف است (لیثی واسطی، بی‌تا: ۴۶)؛ عقلی که سبب می‌شود آنچه می‌دانی بگویی و آنچه نطق می‌کنی، عمل کنی (لیثی واسطی، بی‌تا: ۶۶)؛ عقلی که موجب وضع اشیا در مواضع اصلی آن است (لیثی واسطی، بی‌تا: ۲۱)؛ عقلی که موجب خودداری و زهد عاقل در آنچه می‌شود که جاهل به آن رغبت دارد (لیثی واسطی، بی‌تا: ۴۸)؛ عقلی که موجب حفظ تجارب آدمی شود (لیثی واسطی، بی‌تا: ۵۰) و بهترین تجارب نیز موعظه‌هاست (نهج البلاغه، ن ۳۱) و بی‌شک در وصف همین عقل است روایت نبوی که می‌فرماید: «تمام خیر به واسطه عقل درک می‌شود و کسی که عقل ندارد، دین ندارد» (ابن شعبه حرانی، ۱۳۶۳: ۵۴)؛

ج) ادب

ادب زینت انسان است (محمودی، ۱۳۹۶، ج ۲: ۵۰) و به راستی که حسن ادب جانشین حسب و نسب می‌شود (مفید، ۱۴۱۴، ج ۱: ۲۹۸). همان‌طور که سوء ادب با شرافت جمع نمی‌شود (لیثی واسطی، بی‌تا: ۵۳۱) و بدترین انتساب‌ها، سوء ادب است (لیثی واسطی، بی‌تا: ۱۹۳). اما در معنای ادب باید گفت: در ادب فرد همین بس که آنچه را برای خود نمی‌پسندد، از ارتکاب آن در حق دیگران اجتناب کند (نهج‌البلاغه: ۹۶؛ مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۶۷: ۷۳) و برترین ادب آن است که انسان پا را از حد خود فراتر ننهد و از قدر و اندازه خود تجاوز نکند (نجفی، ۱۴۲۳، ج ۱: ۱۷۲) یا به قول معروف پا را از گلیم خود فراتر نهد و کسی که بد زبان باشد، ادبی ندارد (لیثی واسطی، بی‌تا: ۵۳۳) و اینجاست که حسن ادب سبب تزکیه اخلاق و محبوبیت نزد قلوب می‌شود و در شأن آدمی تأثیر می‌گذارد؛

د) صراحت نسب

از جمله صفات مطرح، (فخرالمحققین، ۱۳۸۹، ج ۳: ۲۱۶؛ شهید ثانی عاملی، ۱۴۱۶، ج ۸: ۲۰۴) و مراد آن است که حسب و نسب فرد، از هر تهمتی که سبب ناپاکی نسب می‌شود، خالی باشد؛

ه) دیانت

ابن حمزه و محقق کرکی، دیانت و دینداری زن را از صفاتی می‌دانند (کرکی، ۱۴۱۱، ج ۱۳: ۴۲۸) که موجب افزایش مهر او می‌شوند. دیانت و تقوا، از اساسی‌ترین صفاتی است که انسان مؤمن، متصف به آن می‌شود و نمودهای آن مواردی است از قبیل راستگویی، ادای امانت، وفای به عهد، صلۀ رحم، رحمت بر ضعیفان، بذل معروف (نیکی)، نیکی کردن، حسن خلق، و پیروی از علم و آنچه موجب نزدیکی و قرب به خداوند تعالی «جل جلاله» شود (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۲: ۲۳۹) و خوشا به حال دارندگان این صفات و عاقبت نیک از آن ایشان است (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۲: ۲۳۹)؛

(و) حسن تدبیر منزل

گویا اولین بار شهید ثانی، به این صفت اشاره کرده است (شهید ثانی عاملی، ۱۴۱۶، ج ۸: ۲۰۴) و به این معناست که زن از پس امور منزل برآید و بتواند آنها را به نیکویی انجام دهد. به عبارتی، حسن تدبیر منزل، همان خانه‌داری است و مراد از آن، حفظ اسباب منزل و قرار دادن آن در جای خود، حفظ مواد خوراکی از فاسد شدن و از گزند حیوانات (شهید ثانی عاملی، ۱۴۱۰، ج ۴: ۱۰۴) و اعمالی چون توان بر تدبیر امور منزل و به طور کلی خانواده و پراکندن محبت و نیز دارابودن فهم و درک بالاست؛

(ز) عفت و پاکدامنی

عفت و پاکدامنی زن از گوهرهای ارزشمند وجودی اوست و این نهاد خدادادی، با حجب و حیای زن تکمیل می‌شود و ثمره آن صیانت (نجفی، ۱۴۲۳، ج ۷: ۲۱۳) و حفظ اوست و پاکی و منزّه بودن نشانه عفت است (نجفی، ۱۴۲۳، ج ۱۱: ۳۰۶). اصل و اساس عفاف، قناعت است (ری‌شهری، بی‌تا، ج ۳: ۲۰۰۸) و رضایت به داشته‌ها و در اثر عفاف است که رضایت، خضوع، بهره‌مندی، راحتی، دلگرمی، خشوع، تفکر، جود و سخاوت، به دست می‌آید (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۱: ۱۱۸).

صاحب جواهر از کسانی است که این صفت را در مهریه مؤثر می‌داند (نجفی، ۱۳۶۶،

ج ۳۱: ۵۲)؛

(ح) حسن سلوک

برخی فقهای معاصر، حسن سلوک را در عداد صفات معتبر دانستند (زین‌الدین، ۱۴۱۳، ج ۷: ۱۲۵) و گویا مراد همان روابط حسنه اجتماعی و اخلاق حسنه و نیز رعایت احترام و شئونات دیگران است؛

(ط) فرهنگ (ثقافه)

فرهنگ از دیگر صفات معتبر (زین‌الدین، ۱۴۱۳، ج ۷: ۱۲۵) و مراد از آن عبارت از تمکن و توانایی بر علوم و فنون و آداب (معلوف، ۱۳۶۲: ۷۱) که معنای عامی را در برمی‌گیرد؛

ی) نجابت

نجیب به کسی اطلاق می‌شود که فاضل و در میان هم‌نوعان و هم‌رتبه و هم‌شأنانش، باارزش و محترم باشد. شخص کریم‌النسب، کسی که در نگاه، قول و فعلش ستوده است نیز، به نجابت متصف شده است (معلوف، ۱۳۶۲: ۷۹۰) و امام خمینی (ره) آن را صفت معتبر می‌داند (خمینی، ۱۳۹۰، ج ۲: ۲۹۸)؛

ک) صناعت

زین‌الدین، از فقیهان معاصر امامیه، صناعت را عامل مؤثر در تعیین مهرالمثل می‌داند (زین‌الدین، ۱۴۱۳، ج ۷: ۱۲۵). صناعت علمی است که به واسطهٔ عمل به دست آید، چون خیاطی و بافندگی و علمی که متعلق به کیفیت عمل است، مثل منطق، صناعت نامیده می‌شود (معلوف، ۱۳۶۲: ۴۳۷). پس صناعت به هنر فاخر، اطلاق می‌شود حال از هر حیث که باشد. از سوی دیگر، امروزه می‌توان آن را به شغل و حرفه‌ای که بانوان برای خود برمی‌گزینند (از قبیل مشاغل اداری و آموزشی) تعمیم داد. چه بسا اگر این معنا در نظر گرفته شود به حق نزدیک‌تر و در تعیین مهرالمثل مؤثرتر است؛ چرا که شاهدیم عرف برای زنان شاغل مهریهٔ بیشتری را در نظر می‌گیرد؛

ل) کمال

این صفت نیز در ضمن فتوای امام خمینی (ره) بیان شده است (خمینی، ۱۳۹۰، ج ۲: ۲۹۸). کمال در فقه دارای معنای اصطلاحی خاصی است که شامل صفات بلوغ، عقل و اختیار می‌شود. البته مراد از کمال در تعیین میزان نفقه را می‌توان معنایی وسیع‌تر از اصطلاح خاص در نظر گرفت. در روایتی از رسول الله ﷺ نقل شده است: «تمام کمال در سه چیز خلاصه می‌شود: تفقه در دین، صبر بر مشکلات و ناگواری‌ها و تقدیر معیشت» (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۱: ۳۲) و نیز آمده است: کامل کسی است که جدی بودن او بر شوخی و مضحکه‌هایش غلبه کند (نجفی، ۱۴۲۳، ج ۱۲: ۴۸). کمال، تقوای خداوند متعال «عزوجل» و حسن خلق است (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۲۲: ۲۸۵). یکی از نشانه‌های دیگر کمال، آگاهی

انسان از نقصان‌های نفسش است (لیثی واسطی، بی‌تا: ۴۷۱) به هر روی اگر نشانه‌های کمال در زن رؤیت شد، مسلماً در مهریه او بی‌تأثیر نخواهد بود.

نکته مورد تأمل که برخی از جمله سید خوانساری (خوانساری، ۱۳۶۴، ج ۴: ۲۹۹) آن را در تعیین مهر در نظر گرفتند، این است که بین مهر امثال در عقد منقطع و دائم تمایز قائل شده است و مهر امثال در دو نکاح را متفاوت می‌داند. البته در نتیجه، قدر متیقن در مهر امثال، مهر امثال در نکاح منقطع است و در صورت اخذ به قدر متیقن، مهریه خویشاوندان مماثل زوجه در نکاح منقطع «در صورت وجود» را می‌نگریم.

۴.۲.۱. صفت بلد

اعتبار یا عدم اعتبار بلد زوجه و «نساءها» از مواردی است که علما در آن مناقشه کرده‌اند و اختلاف نظر دارند. مراد از بلد و اعتبار آن، شهر محل سکونت زوجه است و علما از آن در تعبیر مختلفی سخن رانده‌اند از جمله: آیا «نساء» و اهل و خویشاوندان زوجه که در شهر محل سکونت او و همان بلد هستند، ملاک عمل خواهند بود؟ در صورت فقدان خویشان، آیا باید به اهل شهر محل سکونت او که دارای صفت تماثل با او هستند، نگریسته شود؟ در صورتی که همانندی در آن شهر نبود، آیا به خویشاوندان او در نزدیک‌ترین شهر به محل سکونت او توجه می‌شود؟

مسئله مورد بحث در اینجا تأثیر و اعتبار بلد، خواه شهر محل سکونت زوجه و خویشاوندان او یا نزدیک‌ترین شهر به محل سکونت، به عنوان یکی از عوامل معتبر در میزان مهرالمثل است.

نظر اول (اعتبار بلد)

بیشتر فقها عامل بلد را به دلیل اختلاف شهرها، در میزان مهریه معتبر دانسته‌اند (طوسی، ۱۳۸۸، ج ۴: ۲۹۹؛ ابن براج طرابلسی، ۱۴۰۶، ج ۲: ۲۱۱؛ علامه حلی، ۱۴۱۹: ۸۰؛ علامه حلی، ۱۴۲۰، ج ۳: ۵۶۴؛ شهید ثانی عاملی، ۱۴۱۶، ج ۸: ۲۰۵؛ عاملی، ۱۴۱۳، ج ۱: ۳۷۷؛ سبزواری، ۱۴۲۳، ج ۲: ۲۲۱).

- ادله

۱. نفی ضرر

در صورت در نظر نگرفتن «اتحاد بلد» در تعیین مهرالمثل، ضرر بزرگی به زوج وارد می‌شود و آنچه که ضرری را لازم آورد، به دلیل حدیث «لا ضرر» و «اجماع» فقها باطل است. توضیح آنکه در شهرهای مختلف از نظر تعیین مهریه تفاوت زیادی مشاهده می‌شود مثلاً فرض کنید که زن و شوهر بر اینکه در شهری معین زندگی کنند، اتفاق نظر یابند و مهر زنان اشراف این شهر، بسیار کم است، ولی مهر زنان خویشاوند این زن در شهرهایشان تفاوت فاحشی دارد. چنانچه «بلد» را در تعیین مهرالمثل زن معتبر ندانیم، ضرر بزرگی بر زوج وارد می‌شود؛ در حالی که زوج از این مسئله غافل بوده و نه تنها زوج، بلکه هیچ یک از اهالی شهر زوج به این مقدار عظیم مهریه، علم نداشتند. حتی باید گفت مهریه اکثر زنان، بدون اعتبار عامل بلد افزایش می‌یابد و ضرری روی می‌دهد که بالاتر از آن نیست. (نجفی، ۱۳۶۶، ج ۳۱: ۵۲ - ۵۳)؛

۲. قیاس اولویت

در نظر گرفتن شهر و شهرهای مختلف در قیمت اموال حقیقی و موجود قطعاً تأثیرگذار است، پس به طریق اولی در مورد بضع باید در نظر گرفته شود، چرا که بضع نه حقیقتاً مال است و نه مقصود اصلی از آن مال است (کرکی، ۱۴۱۱، ج ۱۳: ۴۲۷)؛

۳. قاعده نفی عسر و حرج

در صورت عدم اعتبار بلد، در صورتی که شهر زوجه و خویشانش متفاوت باشد، امر تعیین مهرالمثل دشوار می‌شود پس همانگونه که اختلاف در سایر صفاتی را که موجب اختلاف در مهریه می‌شود، مدنظر قرار می‌دهیم، باید اختلاف در صفت بلد را نیز در نظر بگیریم و ظاهر امر آن است که زوج به مهر امثال زن در شهر خودش و همان بلد رضایت داده است و تا جایی که تعیین مهر امثال زن در همان بلد ممکن باشد، به غیر آن رجوع نمی‌شود (نجفی، ۱۳۶۶، ج ۳۱: ۵۲ - ۵۳)؛

نظر دوم) عدم اعتبار بلد

برخی به عدم اعتبار صفت بلد رأی داده‌اند و مقید به شهر خود زن یا غیر آن نشده‌اند (فخرالمحققین، ۱۳۸۹، ج ۳: ۲۱۶) و تعیین مهرالمثل را به عامل بلد مقید نمی‌دانند.

- دلیل

۱. اطلاق نصوص

روایات باب مهرالمثل، آن را مقید به عاملی با عنوان بلد و غیر آن نکرده‌اند، که می‌توان عدم اعتبار آن را استفاده کرد.

البته در مقام بیان نبودن، یا به عبارتی عدم اتمام مقدمات حکمت را می‌توان دلیلی بر رد این نظر دانست؛ چراکه اکثر روایات این باب در جواب سؤال کنندگان وارد شده و اهمی بر بیان کلی نکات لازم در روند تعیین مهرالمثل یک زن نبوده و صفات مؤثر نیز اغلب از قراین دیگر به دست ما رسیده است، پس چگونه می‌توان عدم اشاره به عامل بلد را عامل نفی آن به حساب آورد؟

هم از نظر ادله و هم عرف، نظر اول سنجیده‌تر است، به‌ویژه که امروزه اکثریت به اهمیت این عامل اذعان دارند.

البته شایان ذکر است که برخی از فقها در این مسئله تردید یا توقف کرده‌اند، با طرح این سؤال که «هل يعتبر البلد؟» صفت بلد را به طور مجزا بررسی کرده‌اند و احتمال عدم اعتبار بلد را ارجح می‌دانند (علامه حلی، ۱۴۱۸، ج ۷: ۱۶۸؛ بحرانی، ۱۴۰۸، ج ۲۴: ۴۸۰ - ۴۸۱)؛

۱.۲.۵. صفت «تحصیلات»

طبق ضابطه عام، هر صفتی که به واسطه آن مهریه زن تفاوت فاحشی یابد، باید در تعیین مهرالمثل مد نظر قرار گیرد. از صفاتی که در گذشته و شاید چند دهه پیش هم مطرح نبوده، ولی امروزه بسیار پررونق است و شاید تأثیر زیادی بر میزان مهریه داشته باشد؛ مسئله «تحصیلات» و ادامه آن است. اکنون بانوان نیز چون مردان وارد مرحله تحصیل،

تدریس و عرصه‌های اجتماعی شده‌اند و عرف برای زنی با تحصیلات عالی، مهریه بیشتری تعیین می‌کند و باید در میزان مهرالمثل، به وجدان یا فقدان این صفت کمالیه نیز توجه خاصی مبذول شود؛

۶.۲.۱. سایر صفات مؤثر

شاید صفاتی در برخی خانواده‌ها یا طبقات خاص اجتماعی یا قبایل ایرانی مهم تلقی شود و بر اساس وجدان و فقدان آن، مهریه متفاوتی در نظر گرفته شود. برای مثال اگر در قبایل لر یا کرد یا گیلک یا طبقات اجتماعی چون کارمندان، پزشکان یا در خانواده‌های اصیل رومی باشد که در تعیین مهرالمثل تأثیر شایان ملاحظه‌ای بگذارد، در نظر گرفتن آن خالی از لطف نیست و اگر تأثیر فاحشی داشته باشد، اعمال آن لازم می‌شود؛

۲. اشخاص و رسوم معتبر

بیان شد که در تعیین مهرالمثل، باید به صفات مشخصی توجه داشت و اختلاف در آنها، موجب اختلاف مهر می‌شود، اما همان طور که می‌دانیم صفات از اعراض انسان‌ها و متعلق به متصفان به آنهاست. هر صفتی دارنده‌ای دارد و چه بسا بروز و ظهور آن به وجود و عمل صاحب آن منوط باشد. این صفات همان گونه که وجدان یا فقدان آن در خود زوجه نگریسته می‌شود، افراد دیگری نیز باید معیار قرار گیرند و بر اساس تماثل میان زوجه و او یا ارتباطی که بین آنهاست (همچون حال زوج) مهرالمثل تعیین شود. حال این پرسش پیش می‌آید که چه افرادی ملاک عمل هستند؟

بر اساس روایات وارده از ائمه اطهار و نیز نظر علما در این رابطه، علاوه بر زنان خویشاوند و مماثل زوجه، وضعیت و شرایط زوج و شرافت او و نیز رسوم خانوادگی که وجود دارد، ملاک عمل است. شایان ذکر است که در روایات و تصریح فقها، پیوسته به اعتبار شأن و شرافت خانوادگی زوجه اشاره می‌شود و گرچه میان خویشان پدری یا مادری اختلافی رخ داده است، در اینکه ملاک، خویشان زوجه هستند، اتفاق نظر وجود دارد و هیچ‌کس به اینکه باید به رسوم خویشان یا خانواده زوجه نگریسته شود، اشاره‌ای نکرده

است. پس ملاک همان خویشان زوجه هستند و گاه مهر نسبت به حال شخص زوج مختلف می‌شود.

۱.۲. زنان خویشاوند

در روایات مستند مهرالمثل، عبارت «نساءها» مکرر آمده است و به عنوان ملاک اصلی و رکن اعظم در سنجش صفات، در نظر گرفته می‌شود. عبارت «نساءها» ظاهر در زنان خویشاوند زوجه است و مراد از آن، کسانی است که در صفات، مشابه زن و از خویشان اویند. البته باید دانست که گاه برای اینکه زنان خویشاوند زوجه ملاک هستند، توجیهاتی در کلام علما آمده است از قبیل آنکه بیان می‌شود چون مهرالمثل نوعی تقویم محسوب می‌شود، شایسته است که به خویشان زوجه نگریسته شود. در رد این توجیه باید گفت اولاً: در این حالت معنایی برای واژه «نساءها» که در روایات آمده است، متصور نخواهد بود؛ ثانیاً: چه بسا که در میان خویشاوندان زوجه کسی که مثل او باشد و بتوان او را ملاک قرار داد وجود نداشته باشد، در این صورت، صرف تقویم بودن تعیین مهرالمثل کفایت نمی‌کند و باید مثل بودن نیز در نظر گرفته شود (خوانساری، ۱۳۶۴، ج ۴: ۳۹۵).

ذکر سه نکته را ضروری می‌دانیم:

اولاً: مراد «مهر مقتضی» حال زنان است؛ نه اینکه صرفاً مهر فعلی را در نظر بگیریم. به عبارتی طریقت دارد نه موضوعیت و مهم یافتن مقتضای حال و شأن آن زنان است و چنانچه یک زن از روی مسامحه یا به علت شرافت زیاد زوج، مهریه کمتری اخذ کرده باشد، این تخفیف مهر عملی خلاف مقتضاست و ملاک عمل نیست و «تخفیف معتبر» نامیده نمی‌شود. بلکه همان اقتضای حال او (در صورتی که با روال عادی، مهر تعیین می‌کرد)، در نظر گرفته می‌شود؛

ثانیاً: در صورتی که زنان خویشاوند زوجه که مماثل او هستند در شرایط گفته شده، مهریه‌های متفاوتی داشته باشند «مهریه اغلب» در میان آنان ملاک عمل است، ولی چنانچه تعداد افراد با مهریه متفاوت برابر باشند، یعنی دو نفر یک مقدار و دو نفر دیگر مقداری

بیشتر باشند، در اینکه بر کدام مهریه حکم شود، محل اشکال است و پاسخ روشنی مطرح نشده است و

ثالثاً: نباید مخفی بماند که فوت زنان خویشاوند زوجه، مانع از رجوع به مهریه تعیین شده برای آنان، برای تعیین مهرالمثل نخواهد بود. چون معتبر در مهرالمثل، عرف و عادت زنان خویشاوند زوجه است و این امر با مرگ آنان منتفی و زائل نمی‌شود (کرکی، ۱۴۱۱، ج ۱۳: ۴۲۹).

– نظر علما

در اینکه مراد از خویشاوندان «زوجه» کدام یک است، دو گروه وجود دارد:

گروه اول) مطلق اقارب

مشهور فقها قائل به اعتبار مطلق اقارب و خویشان پدری و مادری هر دو هستند، یعنی در هنگام یافتن مماثل برای زوجه، هم خویشان پدری را بررسی می‌کنیم و هم خویشان مادری را و هر کسی که از میان آنان تماثل بیشتری با زوجه داشت، او ملاک عمل قرار می‌گیرد. (علامه حلی، ۱۴۲۰، ج ۳: ۵۶۴؛ طوسی، ۱۳۸۸، ج ۴: ۲۹۹؛ شهید ثانی عاملی، ۱۴۱۶، ج ۸: ۲۰۴؛ بحرانی، ۱۴۰۸، ج ۲۴: ۴۸۰؛ عاملی، ۱۴۱۳، ج ۱: ۳۷۶؛ سبزواری، ۱۴۲۳، ج ۲: ۲۲۱) و نظریه «الاقرب فالاقرب» مطرح می‌شود و مراد آن است که در میان خویشان پدری و مادری به ترتیب اولویت ابتدا به مشابه‌ترین‌ها توجه می‌شود و چنانچه بالفرض خواهر و دختر عمه هر دو مماثل زوجه هستند، ابتدا به کسی که هم شبیه است و هم ارتباط نزدیک‌تری دارد (خواهر) نگریسته می‌شود (طوسی، ۱۴۰۸: ۲۹۵).

حتی صاحب ریاض نقل می‌کند: «ظاهر کتاب المبسوط ما را به این نکته می‌رساند که بر اعتبار مطلق اقارب، «اجماع» فقها تعلق گرفته است و این موضوع با عمومیتی که از اضافه کلمه «نساء» به «ها» در روایات می‌بینیم سازگار بوده و حجت و دلیل اجماع، همین می‌تواند باشد». پس اجماع فقها بر این مسئله را یافته و از قراین بر می‌آید که نظر خود او نیز نظر اجماعی فقهاست و می‌افزاید: «تنها اختلافی از مذهب و جامع آمده که در صورت

امکان فقط عصبیات را در نظر بگیریم و در صورت عدم امکان، مطلق اقارب را در نظر بگیریم» (طباطبائی، ۱۴۲۰، ج ۱۰: ۴۲۴) و می‌بینیم که اعتبار عصبیات، به «امکان» منوط می‌شود. پس خویشان زوجه از مادر و خواهر، عمه و خاله، دختران آنها و افرادی نظیر آنها نگریسته می‌شوند.

- ادله

۱. اطلاق ادله

به اطلاق ادله (بحرانی، ۱۴۰۸، ج ۲۴: ۴۸۰) و اینکه دلالت اخبار و روایات وارده در اعتبار «نساءها» دلالت عام دارد، استناد می‌شود، چرا که «نساءها» جمع مضاف است و افاده عموم می‌کند و شامل خویشان هر دو طرف می‌شود (کرکی، ۱۴۱۱، ج ۱۳: ۴۲۶). به عنوان نمونه در اعتبار مطلق اقارب به روایت عبدالرحمان بن ابی عبدالله از امام صادق (علیه السلام) استناد می‌شود که در «لها صدق نساءها» (طوسی، ۱۳۶۵، ج ۷، ح ۱۴۶۶: ۳۶۲)، «نساء» مطلق است و شامل خویشان پدری و مادری هر دو می‌شود؛ دو استدلال نیز ارائه می‌شود:

۲. ضابطه عام

به عنوان یک دلیل یا اصل، می‌توان به ضابطه کلی استدلال کرد که چون مهریه با تفاوت مهریه زنان هر یک از خویشان پدری یا مادری و به واسطه اختلاف مهریه به نسبت مادر و خویشاوندان شریف و غیرشریف، اختلاف چشمگیر و شایان ملاحظه‌ای است، پس باید هر دو جانب را در نظر گرفت (شهید ثانی عاملی، ۱۴۱۶، ج ۸: ۲۰۵)؛

۳. مقتضای تقویم

تعیین مهرالمثل نوعی تقویم است پس باید تمام صفات و موارد مؤثر در اختلاف قیمت، در نظر گرفته شوند که از آن جمله همین خویشان مادری هستند که تأثیر آنان در مهریه زوجه، انکارناپذیر است (نجفی، ۱۳۶۶، ج ۳۱: ۵۳).

گروه دوم) عصبیات

گروهی از فقها بر خلاف نظر مشهور، عصبیات یعنی فقط «خویشاوندان پدری» زوجه را معتبر می‌دانند. پس عصبه زوجه معتبرند مثل خواهر پدری یا خواهر پدری و مادری و دختران او، عمه و دخترانش و امثال آنها و مادر و خویشاوندان مادری در تعیین مهرالمثل معتبر نیست. زیرا دختر از نسب مادر نیست و نسب از جانب پدر است نه مادر (ابن براج، ۱۴۰۶، ج ۲: ۲۱۱؛ حلی، ۱۴۰۵: ۴۴۰؛ علامه حلی: ۸۰؛ مروارید، ۱۴۱۰، ج ۱۸: ۱۷۳) و نظریه «سلسله مراتب» و قرب درجه بیان می‌شود یعنی در درجه اول نزدیک‌ترین زنان عصبه خویشاوند فرد در نظر گرفته می‌شوند، چرا که آنان شبیه‌ترین افراد به او هستند. در درجه بعد در صورتی که عصبیات نبودند، ذوی الارحام و سایر خویشان نگریسته می‌شوند و در درجه سوم در صورت فقدان ذوی الارحام، زنان نزدیک‌ترین شهر به محل سکونت زن در نظر گرفته خواهند شد (نجفی، ۱۴۲۳، ج ۳۱: ۵۳).

- ادله

۱. آیه شریفه

«و هو الذی خلق من الماء بشرا فجعله نسبا و صهرا» (فرقان: ۵۴) که دلالت بر آن دارد که نسب از طریق پدر بوده و اصل در انتساب، پدر است؛

۲. عرف

استدلال به عرف به این نحو است که همسر مرد شریف النسب، جزو آبرو و عرض مسلمانان محسوب می‌شود. به عنوان مثال زمانی که مردی از اولاد امام حسن (علیه السلام) یا امام حسین (علیه السلام) با زنی از عامه و اهل سنت که حسب و نسب مشخصی ندارد، ازدواج کند؛ نسب مادری در تعیین مهرالمثل در نظر گرفته نمی‌شود و تنها به عصبیات فرزند در تعیین مهرالمثل او توجه می‌شود (ابن براج، ۱۴۰۶، ج ۲: ۲۱۱) و چون مهریه از چیزهایی است که موجب تفاخر و مفاخره است، پس در محاسبه آن تنها خویشان پدری منظور هستند نه خویشان مادری؛ چون اولاً به خویشان مادری افتخار نمی‌کنند و ثانیاً اگر مادر دختر

شریف، و ضیعه (پست) باشد و حسب و نسبی نداشته باشد، ملاک قرار دادن خویشاوندان مادری‌اش در تعیین مهرالمثل، به او ضرر وارد می‌کند (کرکی، ۱۴۱۱، ج ۱۳: ۴۲۶).

اما ضعف این استدلال، آشکارتر از آن است که لازم به بیان باشد، چراکه اولاً مادر، بی تردید داخل در نسب است و ثانیاً روایات بر اعتبار زنان شبیهه زوجه در تعیین مهریه تصریح دارند و از نظر نسب، چیزی بیان نشده است که از طرف مادر باشد یا پدر و ناگزیریم هر دو طرف را مد نظر قرار دهیم و تخصیص «نساءها» در روایات به عصبان، اگرچه ممکن است، تام نیست، چراکه غیر از دعوی عدم اعتبار مادر در افتخار و منتسبان به او، دلیلی ندارند. (حسینی روحانی، ۱۴۱۴، ج ۲۲: ۱۶۱) و به اعتبار خویشان مادری باید جزم یافت و اشکالی هم اگر وارد باشد، بر ذوی الارحام است، که آیا می‌توان آنان را ملاک عمل قرار داد یا خیر؟ (علامه حلی، ۱۴۱۹، ج ۳: ۸۰) پس ظاهر امر و ادله، تضعیف‌کننده استدلال است و به عنوان دلیل مردود و ممنوع از آن یاد می‌شود (شهید ثانی عاملی، ۱۴۱۶، ج ۸: ۲۰۴-۲۰۵) و به آسانی خدشه پذیر است و دلیل صددرصد و محکمی به حساب نمی‌آید. زیرا «حسب و نسب» در عرف به هر دو طرف پدری و مادری اطلاق می‌شود، حتی گاهی در صفات مؤثر در تعیین مهرالمثل، «صراحت نسب» از جانب پدر و مادر هر دو بیان شده و ملاک عمل است (کرکی، ۱۴۱۱، ج ۱۳: ۴۲۶-۴۲۹).

از سوی دیگر، باید گفت از اینکه استدلال طریق مناسبی برای اثبات ادعا نیست و جزم‌آور محسوب نمی‌شود؛ غفلت شده، زیرا ابن براج حالت‌های دیگر را به حساب نیاورده است و این سؤال مطرح می‌شود که چرا حالتی را که در آن شرافت نسب مادر و پدر برابر است در نظر نگرفته‌اند؟ آیا در این مورد هم دلیل ترجیح باقی می‌ماند؟ یا در حالتی که زن از نسب شریف و منتسب به اهل بیت اطهار (علیهم‌السلام) برخوردار است و مرد یا (در زمان پیامبر اکرم) بنده و مولی است یا نسب شریف و سرشناسی ندارد، آیا روند برعکس نمی‌شود و آیا خویشان مادری ارجحیت ندارند؟ پس دلیل ابن براج جامع و مانع نیست.

در مقام جمع نظر دو گروه، برخی برای رفع اختلاف گفته‌اند که: خویشان پدری معتبر هستند مگر در صورتی که به حال خویشان منتسب به پدر علم نداشته باشیم یا اینکه

خویشان مادری در شرافت یا عدم شرافت، موافق با خویشان پدری باشند و بدین ترتیب این اختلاف نظر موجود بین ابن براج و دیگران مرتفع می‌شود (فاضل هندی، ۱۴۲۰، ج ۲: ۸۳).
گفتنی است شیخ طوسی در المبسوط، نظریهٔ عصبیات را به علمای اهل سنت نسبت داده و معتقد است بر اساس نظر امامیه، زنان هر دو طرف پدری و مادری معتبرند، اما در نظر اهل سنت عصبیات معتبرند (طوسی، ۱۳۸۸، ج ۴: ۲۹۹).

۲.۲. زوج

زمانی که زنی از خویشان زوجه که مثلث آن دو ثابت است، معین شد، باید به وضعیت زوج هر یک از آن دو نیز نگریسته شود، چراکه مهریهٔ زنان به واسطهٔ تفاوت شأن و جایگاه ازواج و مردان، تفاوت چشمگیری پیدا می‌کند و این نظر دور از ذهن و خالی از رجحان نیست (نجفی، ۱۳۶۶، ج ۳۱: ۵۳). در بین فقهای معاصر نیز برخی به دخالت حال زوج در تعیین مهریه اعتقاد دارند (سیستانی، ۱۴۱۶، ج ۳: ۹۲).

چنانچه مهریهٔ زنان مماثل زوجه به واسطهٔ حال زوجش، کمتر یا زیاده‌تر از میزانی که عرف است، قرار داده شود، این اختلاف مهریه در میزان مهرالمثل در نظر گرفته نمی‌شود.
این بحث در دو قسمت مطرح می‌شود:

۱. رسوم ازدواج فامیلی

باید به عادات و رسوم جاری در عشیره و قوم نگریسته شود و چنانچه زوج از خانوادهٔ زن باشد و معمولاً زنان خانواده، هنگام ازدواج در فامیل، مهرشان را کم می‌گیرند، مهرالمثل کمتری تعیین می‌شود (ابن براج، ۱۴۰۶، ج ۲: ۲۱۱). پس تخفیفات لازم، در صورت رسم بودن تخفیف مهر در ازدواج فامیلی، از عادات معتبر به‌شمار می‌رود (طوسی، ۱۳۸۸، ج ۴: ۲۹۹). پس مرجع در مهرالمثل همان عادت خویشان است و اگر زوج از عشیره و خویشاوندان زن باشد و رسم و عادت خویشان، تخفیف مهر از زوج خویشاوند یا تثقیل و سنگین‌تر قرار دادن آن بر کسانی است که خویشاوند نیستند، لازم است به اعتبار عادت اهل عمل کرد (چه تخفیف چه برعکس).

۲. رسوم ازدواج با اشراف

رسوم دیگر آنکه اگر زن با مردی از اشراف ازدواج کند و عادت بر آن باشد که در حین ازدواج با اشراف، مهر کمتری در نظر گرفته می‌شود، مهرالمثل تخفیف می‌یابد (علامه حلی، ۱۴۲۰، ج ۳: ۵۶۴).

ممکن است اشکال شود که صفات زوج مدخلیتی در مهرالمثل ندارد و به شرافت یا قرابت خویشاوندی و ضد اینها نگریسته نمی‌شود، پس چگونه صفات او معتبر است؟ در پاسخ باید گفت، اینکه زوج از مردان خویشاوند زوجه است، صفتی نیست که تخفیف مهر بر حسب عادت را اقتضا بکند. صفات مرد از حیث صفت او بودن، معتبر نیست، بلکه از نظر دستیابی به صفت و عادت خویشان به واسطه اعتبار صفات زوج معتبر است، پس زمانی که در این صفت یا در شرافت زوج، خویشان زوج، مهر را کاهش دهند، در مورد مهریه زوجه نیز باید تخفیف قائل شویم چون عادت اهل اوست (کرکی، ۱۴۱۱، ج ۱۳: ۴۴۱ - ۴۴۲).

۳. نقد روند تعیین مهرالمثل در قانون مدنی ایران

همان طور که بیان شد، تنها ماده ۱۰۹۱ قانون مدنی (ر.ک به مقدمه) به بیان روش تعیین مهرالمثل پرداخته که بر همان نیز اشکال‌هایی وارد است:

مهم‌ترین ایراد وارد بر ماده قانونی، مبهم بودن و عدم شفافیت است که عامل عدم امکان قضاوت صحیح مسئولان امر را خواهد بود. به عبارت دیگر بیان قانون در عرصه تعیین مهرالمثل گویای کامل نیست و نقایصی دارد از جمله:

استفاده از واژگان ثقیل و فهم ناشدنی برای عموم (امثال، اقران)؛

همپوشانی و حتی یکسان و تکراری بودن واژگان و عدم ارائه وجه افتراق آنها (امثال،

اقران و اقارب)؛

استفاده از واژه «سایر و غیره» در دو موضع که خود بر ابهام متن افزوده است و گستره

لازم و مدنظر را روشن نمی‌کند، در حالی که قانون باید صریح و روشن، صفات و شرایط

لازم را برشمرد تا ابهام آن خللی وارد نکند. همان طور که در ماده ۱۰۹۴ قانون مدنی در تعریف روش تعیین مهرالمتعه می‌بینیم که در عین کوتاهی، به طور روشن و با برشماری صفات لازم، بی نقص ارائه می‌شود. از سوی دیگر در مواردی که ناگزیر از کاربرد این کلمات باشیم، باید با شمردن حداقل سه صفت، به شمه‌ای از بحث اشاره شود.

واژه «معمول محل» آورده شده که از دو حال خارج نیست یا منظور همان صرف عملکرد مردم شامل مردم کوچه و محله و شهر است، که در این صورت در مرحله بعد از بررسی خویشاوندان مطرح می‌شود، چون اشاره کردیم که ابتدا باید به عرف زنان خویشاوند زوجه (که همانند اویند) نگریسته شود و در صورت فقدان خویشان، درباره ملاکیت زنان همشهری و هم محله‌ای اختلاف بود، یا اینکه منظور عرف و نحوه عمل عامه مردم است و اختصاص روی داده، غیر عمد و از باب مثال بوده که در این صورت نیز، عرف خویشان در اولویت است و سپس عرف سایرین قرار می‌گیرد.

آخرین مطلب آنکه گفته شده که تنها حال زن علی‌الخصوص کفایت نمی‌کند و گاه مشاهده حال زوج یا عادت خویشان در ازدواج‌های فامیلی و اشراف نیز ضروری است.

نتیجه‌گیری

تعیین مهرالمثل زن، از امور جزئی و دقیقی است که مشخصه‌های متعددی موجب تفاوت و اختلاف مقدار آن در موارد به ظاهر مشابه می‌شود. مشهور فقهای امامیه، بر اساس روایات سه‌گانه، اشخاص مماثل و صفات زوجه را در تعیین مقدار مهرالمثل، معتبر می‌دانند. در متون فقهی، برای عینی کردن ملاک‌های تشخیص مماثلت، سن، جمال، دارایی، بکارت، وسعت خانواده، اتحاد شهر محل سکونت جزو صفات مادی و شرافت، عقل، ادب، صراحت نسب، دیانت، حسن تدبیر منزل، پاکدامنی، حسن سلوک، فرهنگ، نجابت، صنعت و کمال جزو صفات معنوی تأثیر گذار، شناخته می‌شود. علاوه بر آن، سطح تحصیلات نیز صفت کمالیه‌ای است که از ضابطه عام «تأثیر چشمگیر در کاهش یا افزایش مقدار مهر»، تبعیت می‌کند و باید در نظر گرفته شود.

عادت خویشاوندان و نسب، دو عامل زیربنایی ارزیابی صفات هستند که به رکن اعظم معروف شده‌اند. طبق نظر مشهور فقها، صفات، در مورد هر زنی، منحصر به فرد است و شبیه‌ترین زنان خویشاوند زوجه، اعم از خویشاوند پدری یا مادری و خود زوج، بنابر قاعده «الأقرب یمنع الأبعد» از اشخاص معتبر در این سنجش محسوب می‌شوند. با توجه به امکان مماثلت دو زن از نظر اغلب صفات، شرافت و بزرگی زوج‌هایشان نیز سنجیده می‌شود و همین، تفاوت فاحشی در مهریه فرد ایجاد می‌کند. شایان ذکر است، مهر مقتضی زن در نظر گرفته می‌شود؛ مهری که در اغلب موارد تعیین شده، ملاک عمل واقع خواهد شد و به تخفیفات یا شرایط خاص، توجه نمی‌شود.

با نظر به ابهام تنها ماده قانون مدنی، که به نحوه تعیین مهرالمثل می‌پردازد، پیشنهاد می‌شود تا به جای ماده ۱۰۹۱ ق.م، دو ماده جایگزین شود که یکی به شرایط و صفات معتبر و دیگری به اشخاص معتبر و حالت‌های معین اختصاص یابد، و شاید چنین باشد:

«برای تعیین مهرالمثل باید صفات مادی و معنوی، فردی و اجتماعی، از قبیل شرافت، کمال، دارایی، زیبایی، تحصیلات و سایر صفات نگریسته شود»؛

«در تعیین مهرالمثل ابتدا به بانوان خویشاوند شبیه زن، از طرف پدری و مادری؛ استناد شده و در صورت فقدان، به سایرین که عرف، آنها را در شأن و رتبه علمی، اجتماعی و خانوادگی او می‌داند، توجه می‌گردد. وضعیت مرد نیز به قصد دستیابی به عرف خویشان زن است.»

منابع

قرآن کریم.

۱. آمدی تمیمی، عبدالواحد (۱۴۰۷ ه.ق). *غررالحکم و دررالکلم*، بیروت، مؤسسه اعلمی.
۲. ابن اثیر، مبارک (۱۳۶۴). *النهایه فی غریب الحدیث و الاثر*، طاهر احمد زاوی، محمود محمد طناحی، قم، مؤسسه اسماعیلیان.
۳. ابن بابویه قمی، محمد (۱۴۰۴ ه.ق). *عیون اخبارالرضا، حسین اعلمی*، بیروت، مؤسسه اعلمی.
۴. ابن براج طرابلسی، قاضی عبدالعزیز (۱۴۰۶ ه.ق). *المهذب*، قم، مؤسسه النشر الإسلامی.
۵. ابن شعبه حرانی، حسن (۱۳۶۳). *تحف العقول عن آل الرسول*، علی اکبر غفاری، قم، مؤسسه نشر اسلامی.
۶. ابن فارس، أحمد (۱۴۰۴ ه.ق). *معجم مقاییس اللغه، بی‌جا، مکتبه الإعلام الإسلامی*.
۷. ابن منظور، محمد (۱۴۰۵ ه.ق). *لسان العرب*، قم، نشر ادب حوزه.
۸. ابوالصلاح حلبی، تقی (بی‌تا). *الکافی فی الفقه، رضا استادی*، اصفهان، مکتبه الإمام امیر المؤمنین علی علیه السلام.
۹. بحرانی، یوسف (۱۴۰۸ ه.ق). *حدائق الناضره فی احکام العتره الطاهره*، قم: مؤسسه النشر الإسلامی.
۱۰. بروجردی، حسین (۱۴۱۰ ه.ق). *جامع احادیث شیعہ*، قم، منشورات مدینه العلم.
۱۱. جوهری، اسماعیل (۱۴۰۷ ه.ق). *الصحاح تاج اللغه و صحاح العربیه*، احمد عطار، بیروت، دارالعلم للملایین.
۱۲. حسینی روحانی، سید محمد صادق (۱۴۱۴ ه.ق). *فقه الصادق علیه السلام*، قم، مؤسسه دارالکتاب.
۱۳. حلی، یحیی بن سعید (۱۴۰۵ ه.ق). *جامع للشرایع*، قم، مؤسسه سیدالشهداء.
۱۴. خمینی، روح الله (۱۳۹۰). *تحریر الوسیله*، قم، دارالکتب العلمیه.
۱۵. خوئی، ابوالقاسم (۱۴۱۳ ه.ق). *معجم رجال الحدیث و تفصیل طبقات الرواه*، بی‌جا، بی‌نا.

۱۶. خوانساری، سید احمد (۱۳۶۴). *جامع المدارک*، قم، مؤسسه اسماعیلیان.
۱۷. ری شهری، محمد (بی تا). *میزان الحکمه*، بی جا، دارالحدیث.
۱۸. زبیدی، محمد مرتضی (۱۴۱۴ هـ ق). *تاج العروس من جواهر القاموس*، بیروت، دار الفکر.
۱۹. زین الدین، محمد امین (۱۴۱۳ هـ ق). *کلمة التقوی*، بی جا، بی نا.
۲۰. سبزواری، محمدباقر (۱۴۲۳ هـ ق). *کفایة الأحکام*، قم، مؤسسه النشر الإسلامی.
۲۱. سیستانی، سیدعلی (۱۴۱۶ هـ ق). *منهاج الصالحین*، قم، مکتب آیت الله العظمی سید السیستانی.
۲۲. شهید ثانی عاملی، بن علی (۱۴۱۰ هـ ق). *شرح اللمعة (الروضه البهیة)*، قم، منشورات مکتبه الداوری.
۲۳. _____ (۱۴۱۶ هـ ق). *مسالك الأفهام الی تنقیح شرایع الاسلام*، قم، مؤسسه المعارف الإسلامیه.
۲۴. طباطبائی، سید علی (۱۴۲۰ هـ ق). *ریاض المسائل فی بیان الاحکام بالدلائل*، قم، مؤسسه النشر الإسلامی.
۲۵. طوسی، ابن حمزه (۱۴۰۸ هـ ق). *الوسیلة الی نیل الفضیله*، محمد حسون، قم، منشورات مکتبه آیه الله العظمی المرعشی النجفی.
۲۶. طوسی، محمد (۱۳۶۵). *تهذیب الأحکام*، تهران: دار الکتب الإسلامیه.
۲۷. _____ (۱۳۸۸). *المبسوط فی فقه الامامیه*، سید محمد تقی کشفی، تهران، المکتبه المرتضویه لإحیاء آثار الجعفریه.
۲۸. عاملی، سید محمد (۱۴۱۳ هـ ق). *نهایة المرام*، عراقی، پناه اشتهااردی یزدی، قم، مؤسسه النشر الإسلامی.
۲۹. عبده، محمد (۱۳۷۰). *نهج البلاغه*، قم، دارالذخائر.
۳۰. علامه حلی، حسن (۱۴۲۰ هـ ق). *تحریر الأحکام*، ابراهیم بهادری، قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام.
۳۱. _____ (۱۴۱۹ هـ ق). *قواعد الأحکام*، قم، مؤسسه النشر الإسلامی.

۳۲. _____ (۱۴۱۸ ه.ق). *مختلف الشیعه*، قم، مؤسسه نشر اسلامی.
۳۳. فاضل آبی، زین الدین (۶۷۲ ه.ق). *کشف الرموز فی شرح المختصر النافع*، قم، مؤسسه نشر اسلامی.
۳۴. فاضل هندی (اصفهانی)، محمد (۱۴۲۰ ه.ق). *کشف اللثام (ط.ج)*، قم، مؤسسه النشر الإسلامی.
۳۵. _____ (۱۴۰۵ ه.ق). *کشف اللثام (ط.ق)*، قم، منشورات مکتبه آیه الله العظمی المرعشی النجفی.
۳۶. فتح الله، أحمد (۱۴۱۵ ه.ق). *معجم ألفاظ فقه جعفری، الدمام، مطابع المدوخل*.
۳۷. فخرالمحققین، محمد (۱۳۸۹). *ایضاح الفوائد*، موسوی کرمانی، پناه اشتهاردی، بروجردی، بی جا، مؤسسه اسماعیلیان.
۳۸. قافی، حسین، شریعتی فرانی، سعید (۱۳۸۸). *اصول فقه کاربردی (مبحث الفاظ)*، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه و سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی.
۳۹. کلینی رازی، محمد (۱۳۶۵). *الکافی*، علی اکبر غفاری، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
۴۰. کرکی، علی بن حسین (محقق ثانی) (۱۴۱۱ ه.ق). *جامع المقاصد فی شرح القواعد*، قم، مؤسسه آل البيت علیه السلام لإحياء التراث.
۴۱. لیثی واسطی، علی (بی تا). *عیون الحکم و المواعظ*، حسین حسینی بیرجندی، بی جا، دارالحديث.
۴۲. متقی هندی، علی (۱۴۰۹ ه.ق). *کنز العمال*، بکری حیانی، بیروت، مؤسسه الرساله.
۴۳. مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۳ ه.ق). *بحار الانوار الجامعه لدرر اخبار ائمه الاطهار*، ریانی شیرازی، بیروت، مؤسسه وفاء.
۴۴. محقق حلّی، جعفر (۱۴۰۹ ه.ق). *شرائع الاسلام فی مسائل الحلال والحرام*، شیرازی، تهران، انتشارات استقلال.
۴۵. محمودی، محمدباقر (۱۳۹۶ ه.ق)، *نهج السعاده فی مستدرک نهج البلاغه*، بیروت، دارالتعارف.

۴۶. مروارید، علی أصغر (۱۴۱۰ هـ ق)، *بناييع الفقهيّة*، بيروت، دار التراث.
۴۷. معلوف، لويس (۱۳۶۲). *المنجد*، تهران، انتشارات اسماعيليان.
۴۸. مفيد، محمد (۱۴۱۴ هـ ق). *الارشاد في معرفه حجج الله على العباد*، بيروت، دارالمفيد.
۴۹. _____ (۱۴۱۰ ق). *المقنعة*، قم، مؤسسه النشر الإسلامی.
۵۰. نجفی، محمدحسن (۱۳۶۶). *جواهر الكلام*، تهران، دار الكتب الإسلامیه.
۵۱. نجفی، هادی (۱۴۲۳ هـ ق). *موسوعه احاديث اهل بيت (عليه السلام)*، بيروت، دار احياء التراث العربی.
۵۲. نوری طبرسی، حسين (۱۴۰۸ هـ ق). *مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل*، بيروت، مؤسسه آل البيت (عليه السلام) لإحياء التراث.